

عبدصالح کانون حکمت و اندیشه / زندگی قهرمانانه امام کاظم(ع) در زندان

آنانی که به توصیف امام کاظم(ع) پرداخته اند، ایشان را عابدترین، زاهدترین، فقیه ترین، بخشنده ترین و کریم النفس ترین مردم روزگار و خلاصه «عبد صالح» خوانده اند.



آنانی که به توصیف امام کاظم(ع) پرداخته اند، ایشان را عابدترین، زاهدترین، فقیه ترین، بخشنده ترین و کریم النفس ترین مردم روزگار و خلاصه «عبد صالح» خوانده اند.

به گزارش خبرگزاری مهر، هفتمین جلوه خورشید هدایت و وارث ولایت کبری؛ امام موسی کاظم(ع) در هفتمین روز ماه صفر ۱۲۸ ق. در «ابواء» منطقه ای میان مکه و مدینه چشم به جهان گشود. دو دهه نخست حیاتش را در کنار پدر گذراند و از محضر ارزشمند ایشان علوم و اسرار امامت را آموخت و در همان سنین، شگفتی و تحسین دانشمندان را برانگیخت. آنانی که به توصیف امام کاظم(ع) پرداخته اند، ایشان را عابدترین، زاهدترین، فقیه ترین، بخشنده ترین و کریم النفس ترین مردم روزگار و خلاصه «عبد صالح» خوانده اند.

در دوره فشار حاکمان عباسی، هرگونه اقدام آشکار و برنامه ای که حکومت وقت از آن آگاهی می یافت، وضع جبهه حق و شیعیان را آشفته می ساخت، لذا امام هفتم(ع) ادامه برنامه عملی پدر را گرفت و با سیاست ویژه ای که نشان از درایت و معنویت آن امام می داد، به پرتوافشانی پرداخت و شاگردان بسیاری را در رشته های علوم دینی و فضایل و مکارم اسلامی پرورش داد. گروه زیادی از عالمان و راویان حدیث، پیرامون امام موسی(ع) گرد آمدند و آن حضرت با توانایی بسیار آرای خردمندانه ای در دانشهای گوناگون دینی ابراز کرد.

مجموعه های بسیار از احکام اسلامی که در موضوع فقه و حدیث و کلام اسلامی تدوین شده، به آن حضرت منسوب است، سید بن طاووس در این ارتباط می نویسد: «یاران و نزدیکان امام(ع) در مجلس درس آن بزرگوار حاضر می شدند و لوحه های آبنوس در آستینها داشتند، هر گاه او سخنی می فرمود یا در موردی نظری ارائه می داد، به ضبط آن مبادرت می کردند.» امام صادق(ع) در تایید آگاهی های علمی و فقهی این فرزند فرزانه خویش، می فرمود: «توان علمی او به اندازه ای است که اگر از تمام مضامین قرآنی پرسش کنی، با علم کافی که دارد، پاسخ قانع کننده ای خواهد داد. او کانون حکمت، معرفت و اندیشه است.»

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق(ع) و پیش از آن در زمان امام محمد باقر(ع) آغاز و عملی شده بود، در زمان امام موسی کاظم(ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند و این مشعل فروزان را از ویرای اعصار و قرون به آیندگان برسانند. چشمه های اندیشه امام در عصر اختناق حاکمان عباسی، شیعیان اهل درک، منطق و خرد را بیش از پیش به دور ایشان فراخواند.

عظمت علمی و دانش وصف ناپذیر امام از یکسوی، گسترش نهضت های علوی و افزایش قدرت سیاسی بنی عباس به ویژه در دوران خلافت هارون از دیگر سوی باعث تشدید مراقبت و سخت گیری نسبت به امام کاظم(ع) شد، به گونه ای که هارون درخصوص امام هفتم(ع) می گفت: از این می هراسم که فتنه ای بر پا کند که خونها ریخته شود!؟

چندی نگذشت که سخت گیری نسبت به امام به حدی رسید که به ندرت کسی می توانست حتی برای ضروری ترین مسایل و سؤالات فقهی و علمی به خدمت امام(ع) شرفیاب شود. با این حال امام یارانی داشت که در جهان اسلام پراکنده بودند و با ایشان، به خصوص در دوران اقامت در مدینه، تماس داشتند. تلاشهای تبلیغی آنان بر محبوبیت امام بین شیعیان شهرهای اسلامی افزود و موجب نگرانی هارون شد.

نفوذ معنوی امام موسی(ع) در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدر اعظم(وزیر) دولت عباسی، از دستداران حضرت موسی بن جعفر(ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند. سخن چینان دستگاه از علی بن یقطین نزد هارون سخن ها گفته و بدگویی ها کرده بودند، ولی امام(ع) به وی دستور داد با تقیه در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی(ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد، بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود.

سرانجام بدگویی هایی که اطرافیان از امام کاظم(ع) کردند، در وجود هارون موثر افتاد و در سفری که در سال ۱۷۹ ه. ق به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام(ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی کاظم(ع) قائل بودند پی برد. او امام کاظم(ع) را به جرم این که تسلیم حکومت جابرانه او نبود، بلکه رو در روی او قرار گرفته بود، دستگیر نمود.

هارون آن چنان از امام(ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام(ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راه های دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام(ع) را به کجا و با چه کسانی بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا برندارند و از تبعیدگاه امام(ع) بی

خبر بمانند و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود.

وی از امام(ع) و از یارانی که گمان همیشه امام(ع) آماده خدمت دارد می‌هراسید که روزی این یاران با وفا شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام(ع) را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد.

او ابتدا دستور داد امام هفتم(ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال ایشان را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام(ع) مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل، عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و ایشان را به فضل بن ربیع سپرد. امام(ع) مدتی نیز در زندان فضل بود. ایشان در این مدت پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون بار دیگر فضل را مأمور قتل امام(ع) کرد اما فضل نیز از این کار طفره رفت.

امام(ع) در زندان آن چنان صبور و مقاوم بود که گویی حادثه‌ای در زندگی‌اش رخ نداده، بلکه بارها خدا را سپاس می‌گفت می‌کرد و می‌فرمود: «خدایا تو بر حال من آگاهی که از درگاهت تقاضا داشتم مرا در خلوتگاه قرار دهی تا با فراغت بیشتر تو را عبادت کنم، تقاضایم را برآورده، تو را شکر و سپاس می‌گویم.» آن حضرت زندانی شدن را که در مسیر نهدی از منکر بود، از نعمتهای الهی می‌دانست و از اینکه در زندان توفیق بیشتر برای ارتباط با خدا یافته، شکر و سپاس الهی را به جای می‌آورد.

چندی بعد که امام کاظم(ع) را به زندان سخت «سندی بن شاهک» بردند و در آن جا تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفت، هارون یکی از درباریان خود به نام «ربیع» را مأمور کرد که به زندان نزد امام کاظم(ع) رفته و از او دلجویی نماید و پیشنهاد آزاد شدن از زندان را به او بدهد. ربیع در زندان، به محضر امام کاظم(ع) رسید و به آن حضرت چنین گفت: «برادرت(هارون) مرا نزد تو فرستاده، او سلام رساند و گفت به شما چنین عرض کنم؛ چیزهایی درباره تو به من خبر داده اند که مرا پریشان ساخت. از این رو، از مدینه تو را به بغداد نزد خود آوردم، در مورد آن چیزها تحقیق کردم دیدم، تو از همه عیوب پاک هستی، و فهمیدم که نسبت دروغ به تو داده اند. اینک با خود فکر کردم که تو را به خانه ات در مدینه بازگردانم، یا نزد خود نگه دارم، به این نتیجه رسیدم که اگر نزد من باشی، سینه ام از عداوت تو خالی تر خواهد شد و دروغ بدخواهان را آشکارتر خواهد کرد، من ربیع را مأمور نمودم تا هرگونه غذایی را مایل هستی و هرگونه تقاضایی داری تأمین کند، با کمال راحتی از او بخواه که بر آورده خواهد شد.»

امام کاظم(ع) با کمال بی‌اعتنایی به پیام هارون، در دو جمله کوتاه و پرمعنی که نشان دهنده مقاومت و صلابتش بود، در پاسخ ربیع فرمود: «اموال خودم نزد من حاضر نیست تا از آن بهره مند گردم و خداوند مرا درخواست کننده از خلق نیافریده است.» آن گاه بی‌درنگ برخاست و گفت: الله اکبر و مشغول نماز شد. ربیع، پس از انجام مأموریت، نزد هارون بازگشت و ماجرای ملاقات خود را با امام(ع) به هارون گزارش داد. هارون به ربیع گفت: «روحیه موسی بن جعفر(ع) را چگونه دیدی و نظرت درباره او چیست؟» ربیع در پاسخ گفت: ... هرگاه بر روی زمین خطی ترسیم شود و موسی بن جعفر(ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی‌شوم، هرگز خارج نخواهد شد.

هارون که امام کاظم(ع) را می‌شناخت و از مقاومت و اراده قاطع آن حضرت باخبر بود، سخن ربیع را تصدیق کرد و گفت: «همین گونه است که گفتم و من بیشتر دوست دارم که او نزد من در زندان بغداد بماند.» آن گاه به ربیع گفت: «این موضوع محرمانه بماند، مبدا آن را برای کسی نقل کنی.» امام در یکی از نامه‌های حماسی خویش که از زندان به کاخ هارون ارسال نمود، چنین نگاشت «ای هارون! هیچ روز سخت و پر محنتی بر من نمی‌گذرد، مگر اینکه روزی از راحتی و آسایش و رفاه تو کم می‌گردد؛ اما بدان که هر دو رهسپار روزی هستیم که پایان ندارد و در آن روز، مفسدان و تبهکاران زیانکار و بیچاره خواهند بود.»

زندگی قهرمانانه امام کاظم(ع) در زندان، حقیقت توحید و ارتباط خالص با خدای بزرگ را نشان داد و با صبر و مقاومتش برستمگران تاریخ آموخت که با بند و زنجیر، نمی‌توان چراغ آزادی و فضیلت را خاموش کرد. عاقبت آن امام بزرگوار در سال ۱۸۳ هجری در ۵۵ سالگی و پس از آنکه چندین سال از این زندان به آن زندان انتقال می‌یافت و در زندانهای تاریک با محبوب و معشوق حقیقی خود راز و نیاز می‌کرد، به دست «سندی بن شاهک» و به دستور هارون مسموم و به شهادت رسید.

حضرت موسی بن جعفر(ع) با اینکه مدتهای طولانی را در زندانهای مختلف نظام طاغوتی هارون سپری کرد و در شکنجه‌گاه‌های مخوف، به دست شقی‌ترین مأموران سپرده شده بود، اما لحظه‌ای از گفتن سخن حق و نشر حقایق الهی باز نایستاد و در فرصتهای مناسب گفتارهای بیدارگرانه و هشدارآمیز خود را به گوش سردمداران دنیاپرست نظام حکومتی رساند و به ایفای نقش خطیر خویش در جامعه اسلامی پرداخت.

امام موسی کاظم(ع) توانست با حق خواهی به عنوان هدف آرمانی در زندگی فردی و اجتماعی خویش و ظلم و باطل ستیزی، در چنان جایگاهی قرار گیرد که مصداق بارز کاظم شناخته شود. کاظمیت آن امام همام(ع) زمانی معنای واقعی به خود گرفت که در برابر فشارهای ظالمان و سختی‌ها و مصایب بی‌شماری که از سوی دشمنان اعمال می‌شد، صبر و شکیبایی ورزید و با کظم و خود نگه داری و محافظت بر اصول حق و ارزشی به مبارزه خویش ادامه داد.

در سیره امام کاظم(ع) حق‌گرایی و باطل ستیزی در عمل اجتماعی و سیاسی از جایگاه خاصی برخوردار بود. آن بزرگوار هرگز حاضر نشد تا با وجود زندانها و شکنجه‌ها دست از حق‌گویی و حق‌گرایی برداشته و با باطل کنار آید. این یوسف علوی، حاضر شد سالها در زندان خلفای زور و باطل بماند ولی دست از مبارزه با ظلم و باطل نشوید و با آنان کنار نیاید.

منابع:

۱ - ارشاد مفید / ج ۲

۲ - انوار البهیه / محدث قمی

۳ - پیشوای هفتم، تحریریه موسسه اصول دین قم.

نویسنده : عزیزالله حسینی